

رازینا کلاس

مرجع کتابهای گویا برای کودکان



www.razinaaclass.com



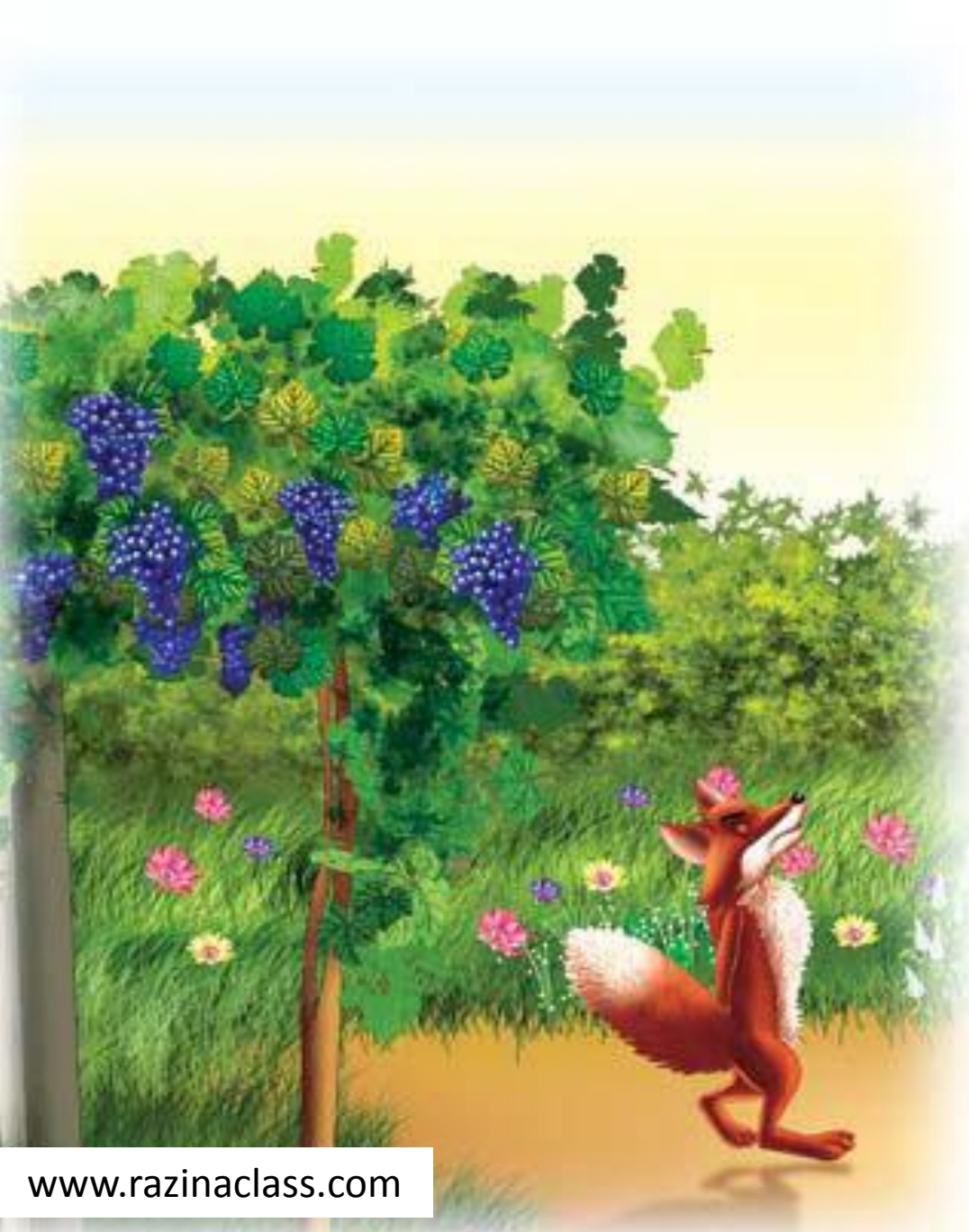
روباہ

و

انگور

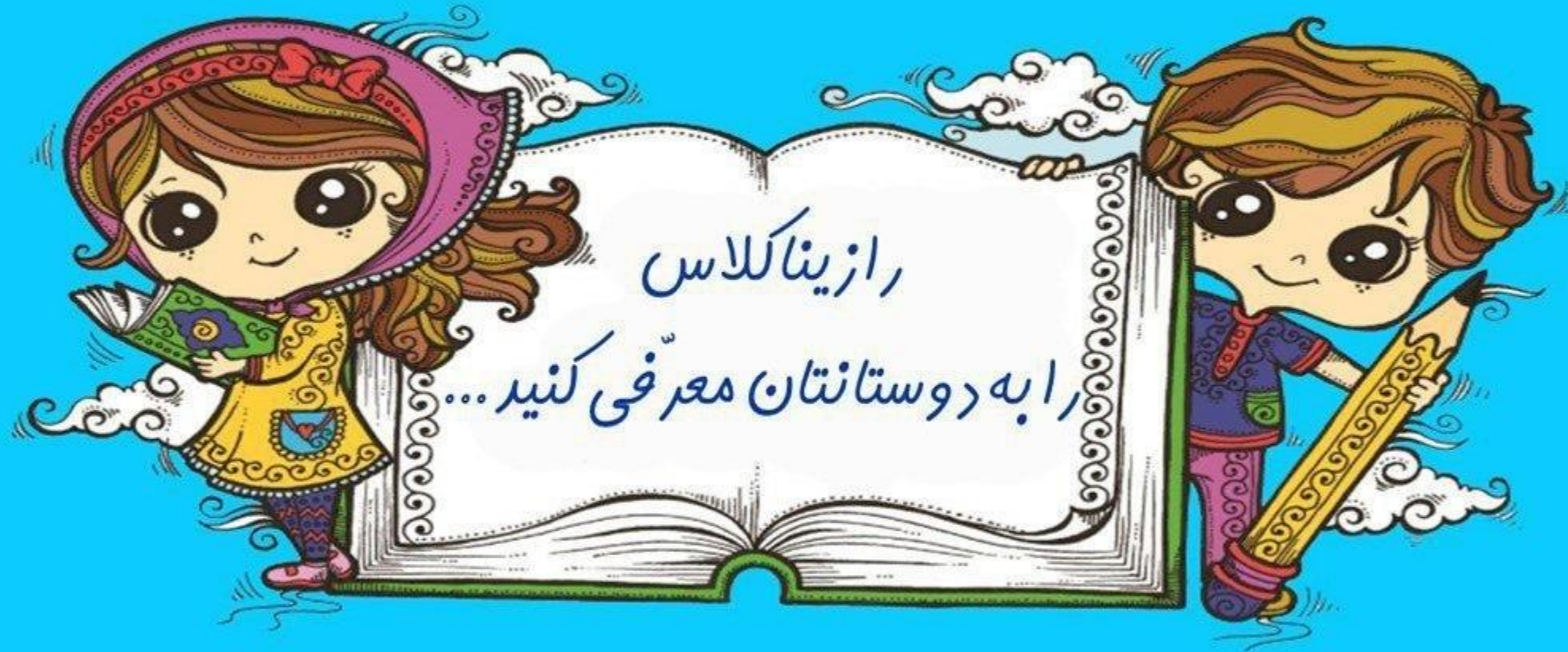


روزی روباه خسته از راهی می گذشت . در راه به درخت انگوری رسید که خوشه های انگور شیرین و خوش مزه از آن آویزان بود . روباه که خیلی تشنه بود با خودش گفت : «تنها چیزی که می تواند تشنگی مرا بر طرف کند ، این انگورهای تازه و پر آب است .» پس چند قدم به عقب برداشت و سپس با سرعت به سوی یکی از خوشه ها پرید تا بتواند آن را بگیرد .



و اما روباه هر چه تلاش کرد نتوانست حتی یکی از آن خوشه های انگور را به چنگ آورد .

روباه بیچاره که از به دست آوردن انگور نا امید شده بود، سرش را بالا گرفت و در حالی که به راهش ادامه می داد گفت : « اصلاً از کجا معلوم که این انگورها شیرین باشند ، احتمالاً آن قدر ترش هستند که نمی شود آن ها را خورد . »



www.razinaclass.com